



دیدگاه‌های جدید در باب نهاد قانون گذاری بر اساس آیات شوری

راجع به نهاد قانون گذاری مطلبی در برخی نشریات مطرح شده که به بررسی آن می پردازیم. سعی شده به سه روش یا سه بیان از آیات مشورت - به خصوص آیه ی شاورهم فی الأمر - لزوم تشکیل مجلس قانونگذاری به شکل کنونی (انتخابی) اثبات شود. آیه ی «شاورهم فی الأمر» حکمی دارد و موضوعی. موضوع آن، یعنی رایزنی و مشورت، شامل امور وحیانی و عبادی نمی شود و در آنها جای مشورت نیست. به تعبیر دیگر قدر متیقن آیه، امور اجتماعی و حکومتی است و همین مورد بحث و مهم در مقام است:

بیان اول:

تفسیر خاصی از شوری با استفاده از نظریه ی /اسکینر در باب هرمنوتیک است. در باب هرمنوتیک رویه های مختلفی وجود دارد. آنچه اینجا مد نظر است هرمنوتیک روشی (روشی برای فهم متون)، نه هرمنوتیک فلسفی، است. در باب هرمنوتیک روشی نیز گرایشهای مختلفی وجود دارد؛ متکلم محور، مفسر محور و... اسکینر روش خاص خود را دارد و می توان آن را نوعی متکلم محور دانست. این روش به عنوان «هرمنوتیک قصد محور» شناخته می شود. در اینجا فرصت بیان تفصیلی این نظریه نیست به بیان مختصری اکتفا می شود. بنا بر دیدگاه اسکینر برای فهم موضع یک عالم سیاسی یا فلسفی از طریق متن، باید دو مرحله را در نظر گرفت. مرحله اول: توجه به الفاظ و شناخت مفاهیم است. در این راستا لازم است زمینه صدور کلام را نیز در نظر گرفت. این مطلبی آشنا است و اختصاص به این نظریه ندارد. مرحله دوم که ویژه است این است که باید «قصد» یا انگیزه متکلم از کلام، به عنوان یک عمل، نیز کشف شود. این قصد غیر از قصد معنا (ارادة المعنى من اللفظ) است (مثل قصد معنای آب از واژه ی آب). توضیح اینکه کلام از یک عالم سیاسی مثلاً جدا از اینکه در بردارنده مفاهیم است خود نوعی «کنش» و عمل است. متکلم با کلام خود می خواهد اثری بگذارد، مثلاً نظریه ی سیاسی ای را تایید یا باطل کند. بنا بر این دیدگاه، کشف دیدگاه واقعی سیاسی یا فلسفی متکلم، تنها با تمرکز بر الفاظ و مفاهیم و حتی با توجه به زمینه صدور آن کشفی ناقص است. زیرا متکلم با توجه به شبکه ای از مسائل و حوادث و دیدگاهها سخن خود را می گوید و در این میان با کلام نقشی ایفا می کند. باید از قرائن مختلف به دست آورد که متکلم با کلام خود به دنبال چه نوع اثر گذاری ای است و چه هدفی را دنبال می کند. شناخت اینها در فهم موضع و مراد متکلم اثر گذار است. به همین خاطر برخی این رویکرد را «هرمنوتیک قصدگرا» نامیده اند. در بحث ما مبنای فوق اینگونه تطبیق داده شده که: برای فهم ایده ی شوری باید اولاً متن کلام را فهمید. بعد باید تلاش کرد و به دست آورد که چه چیزی در ذهن ایده پرداز بوده و با این عمل (عمل گفتار) به دنبال چه هدفی بوده است.



برای فهمیدن «قصد» موجود در این کلام باید شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دیگر زمینه های آن را در نظر گرفت. قرائن نشان می دهد قصد متکلم از «شاوهرم فی الأمر» این بوده است که مردم را در تصمیم گیری های حکومتی دخالت بدهد تا نظر مردم هم در جامعه جاری شود. این دخالت در زمان ما که به صورت مجلس انتخابی شکل گرفته، مشمول «قصد» شارع از شاوهرم فی الامر است.

بررسی

این ادعا به نظر ضعیف است. حتی اگر فرضیه فوق را در باب هرمنوتیک بپذیریم، نتیجه مورد نظر گوینده، یعنی وجوب برقراری نهاد قانون گذاری به صورت انتخابی، به دست نمی آید (حتی می توان گفت قرائن بر خلاف آن وجود دارد و عکس نتیجه می دهد). توضیح اینکه بر اساس همین دیدگاه، «قصد» گوینده از راه اطلاعات گوناگون جانبی به دست می آید؛ مثلاً زمینه های ذهنی، بستر اجتماعی، موافقان و مخالفان نظریه، و رفتارهای غیر کلامی گوینده می تواند کمک کند تا «قصد» گوینده را به دست آوریم. در حالی که از قرائن به دست نمی آید که قصد متکلم از آیه ی شوری مشارکت دادن مردم به معنی لازم الاتباع بودن نظرهای مشورتی در همه امور حکومتی، حتی به مقدار میسور در آن زمان، بوده است. به بیانی اگر نظام سیاسی اسلام به این صورت مبتنی بر مشارکت عمومی مردم بود، و تصمیم گیری در امورات حکومت از آن مردم بود و پیامبر خدا و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) فقط مجری بودند، چون این امر پدیده ای نا آشنا و نادر بوده و نزد مردم جزیره العرب سابقه نداشته است، باید در تاریخ منعکس می شد و آثار آن به دست ما می رسید. در آن زمان توقعی که از حاکم داشتند این بود که تصمیم گیری عادلانه داشته باشد و نهایتاً با مردم مشورت کند و از نظرات دیگران در راه کشف حقیقت استفاده بکند. بیش از این، اینکه تمام امور به مشورت مردم موکول باشد، چیزی است که چه بسا خود مردم از آن استنکاف داشتند. از این جهت افاده معنای مشورت با تعریف خاص و نا آشنایی که اشاره شد عرفاً نیاز به تأکید خاص دارد و با «شاوهرم فی الأمر» نمی توان این مطلب را به دست آورد. خلاصه پیامبر ص و امیرالمؤمنین ع در موارد متعددی مشورت می کردند و در موارد متعددی هم به نظر مشاوران عمل می کردند، لکن قطعاً چنین نبوده که آن دو بزرگوار در همه امور حکومتی بر اساس مشورت و طبق نظر مشورت دهندگان عمل می کرده اند.

حتی شواهدی در منابع حدیثی و تاریخی وجود دارد که نشان می دهد معصومان ع در موارد متعددی بر خلاف نظر مشورت دهندگان عمل کرده اند، مانند اینکه از ایشان خواسته شده بود به زبیر و طلحه مقامی داده شود، یا معاویه به صورت موقت در حکومت شام ابقا گردد تا فتنه و آشوب و جنگ به پا نشود. در جریان حکمیت هم با اینکه خواسته بسیاری از لشکریان حضرت موافقت با حکمیت بود زیر بار نرفتند و به شدت مخالفت کردند تا اینکه در نهایت از روی اکراه و ناچاری به آن تن دادند.

اینکه حاکمان معصوم در همه امور حکومتی مشورت نمی کرده اند و در برخی موارد بر خلاف نظر مشاوران عمل می کرده اند دلیل بر این است که «قصد» (با تعریف استینکر) در آیه مشورت غیر از آن چیزی است که در ادعا آمده است.



بیان دوم

استفاده از فقه مقاصدی است. گفته شده همه ی احکام مبتنی بر مقاصد است و فلسفه ای دارد که در فهم معنای ادله تأثیر می گذارد. شاورهم فی الأمر طبعاً بر اساس فلسفه و غرضی صادر شده است و این غرض و مقصد همان بوده که مردم دخالت در امور حکومتی داشته باشند. غرض مذکور را (در زمان ما) یک مجلس دموکراتیک تأمین می کند. این بیان هم بازگشت به همان بیان سابق دارد و اشکال آن با بیان سابق مشترک است. چطور می توان فهمید که مقصد از شاورهم فی الأمر دخالت حداکثری (حق تصمیم گیری در امور حکومتی) است در حالی که قرائنی بر خلاف آن وجود دارد که خواهد آمد.

فقه مقاصدی با توضیحی که برخی ارائه می دهند، با اشکالاتی مواجه است. به طور خلاصه این نکته باید مورد توجه باشد که مقاصد و فلسفه احکام در صورتی قابل استدلال فقهی است که غرض شارع را نسبت به آن، به صورت بالجملة (علت تامه) احراز کنیم. اما اگر علت، ناقصه باشد و تنها متضمن حکمت (علت ناقصه) نمی توان توسعه داد. در زمینه ی مباحث اجتماعی و خانوادگی که پیچیدگی زیادی دارند، کشف علت های حکم (علت تامه) مشکل است. در بسیاری موارد تراحمات گوناگونی است که احاطه به آنها میسر نیست. مثلاً می دانیم که احکام ملکیت و معاملات برای این است که زندگی مردم در امور مالی نظم پیدا کند، اما نمی توان بر اساس آن گفت: هر چیزی که به زندگی مردم نظم دهد واجب العمل است. مصالح دیگری در کنار مصلحت نظم وجود دارد که چه بسا موجب کسر و انکسار شود. بسیاری از آنچه به عنوان مقاصد معرفی می شود «مقصد اجمالی» و از قبیل حکمت است نه علت. کسانی مثل غزالی که فقه مقاصدی را مطرح کرده اند، ادعا می کنند: مقصد اسلام چند چیز است: حفظ جان و مال و آبرو و ... آیا می توان نتیجه گرفت هر چیزی که موجب حفظ مال (مال خود یا مال غیر) می شود واجب الرعایه است؟ روشن است که جواب منفی است. این مقدار می توان گفت که مال غیر در اسلام حرمت خاص دارد و احکام زیادی در باره آن وضع شده است، اما کبرای کلی: «يجب حفظ مال الغير مطلقاً» از آن استفاده نمی شود.

در بحث ما حتی ممکن است ادعا شود که در کنار «شاورهم فی الأمر» ادله ی دیگری وجود دارد که شرایطی را برای طرف مشورت مطرح کرده است و قید کرده که مشورت باید با افراد عاقل، امین و ... باشد. برای کشف مقصد شاورهم ... باید این ادله را هم در نظر گرفت و نمی توان نتیجه گرفت که مشورت با عموم، چه با سواد چه بی سواد، چه عادل چه فاسق، مورد نظر است، یعنی همان انتخاباتی که در اصطلاح امروز دموکراتیک خوانده می شود (خصوصاً در مواردی که نظر اکثریت مخالف نظر اقلیت نخبه و عالم باشد).

بیان سوم

بیان دیگر مبتنی بر نظریه ی وضع الفاظ برای «روح معنا» است. اصل مبنا ریشه در این دارد که در مواجهه با برخی الفاظ قرآنی که تعبیری در مورد خداوند جل و علا به کار برده که حمل آن بر معنای ظاهر لفظی آن ممکن نیست، اختلافات



و دیدگاه‌هایی شکل گرفته. در تعبیری مانند «الله نور السماوات و الأرض» یا «يد الله فوق أيديهم» که معنای اولیه ی لغات نور و ید در مورد خدا ناسازگار است، یا حتی تعبیر «رحمن و رحيم» که متضمن حالت روانی است، معمولاً قائل به مجاز شده اند و عده ای از فلاسفه و عرفا برای حل شبهه نظریه ی وضع الفاظ برای روح معانی را در پیش گرفته اند. طرفداران این نظریه نیز بیانات مختلفی دارند.

بیان علامه طباطبائی این است که الفاظ برای خصوصیات نشده است بلکه برای هر چیزی که فایده و نتیجه مورد نظر را برساند. مثلاً لفظ چراغ وضع نشده است برای چراغ‌های خاص (چراغ روغنی مثلاً)؛ بلکه وضع شده برای هر چیزی که روشنایی مورد انتظار از آن را نتیجه بدهد. از این رو وقتی هم که چراغ نفتی آمد به آن چراغ گفتند و وقتی هم که لامپ آمد باز به آن چراغ گفتند؛ در حالی حین وضع چنین مصداق‌های نوپدیدی در ذهن واضع نبوده است.

بیان دیگر که گفته می شود اولین بار غزالی مطرح کرده و در سخنان ملاصدرا و برخی دیگر، خصوصاً بعضی از اهل عرفان هم آمده، این است که واضع هنگام وضع، لفظ را برای ذات معنا وضع کرده است. حتی اگر خصوصیات در حین وضع در نظرش بوده، ولی این خصوصیات را در موضوع له دخالت نداده است. مثلاً نور انواع و اقسام و شدت و ضعف دارد. واضع لفظ نور را برای جهت «ظاهر بذاته و مظهر لغیره» وضع کرده است. حیثیت‌های دیگر مثل نور ناشی از آتش چوب یا روغن یا ناشی از الکتریسیته و ... اصلاً در وضع دخالت نداشته است. با اینکه نور انواع و مراتب مختلفی دارد، اما جهت روشنی و روشنگری در همه ی آنها مشترک است و واضع نور را برای همین جهت وضع کرده است. حتی خصوصیت مادی بودن نیز در وضع ملحوظ نشده. طبعاً چیزی که این حیثیت در آن قوی تر است سزاوارتر به این اسم خواهد بود، گرچه ممکن است حین وضع این مصداق در ذهن واضع نبوده باشد. اطلاق نور بر خداوند از همین باب است، چون حیثیت «ظاهر بذاته و مظهر لغیره» در آن به نحو اتم وجود دارد. گفته اند ترازو و میزان برای جهت سنجش است و تنها این جهت در آن اخذ شده است. زمانی این سنجش با ترازوهای دوکفه ی قدیمی انجام می شده و امروزه با ترازوهای دیجیتالی. با این ملاک علم منطق هم که همین کار سنجش را دارد، میزان است. همینطور علم نحو که برای سنجش کلام است.^۱

^۱ در قضایای مشروطه توضیحاتی ارائه می کردیم که و برای تقریب به ذهن و فهم دیدگاه اسکینر مناسب است (گرچه این به معنی قبول دیدگاه وی با تمام زوایای آن نیست). تذکر می دادیم که گاهی گوینده به جز مفاهیم اولیه ی کلام خود قصد و غرضی را در سطح جامعه و در جانب تأثیر گذاری دنبال می کند و این غرض و انگیزه می تواند متفاوت با آن چیزی باشد که از ظاهر کلام او بر می آید. فعالان جریان مشروطه صرفاً در صدد انتقال مفاهیم نبودند و مانند کلاس درس نمی خواستند مقصود را منتقل کنند؛ بلکه به گونه ای سخن می گفتند که موج آفرین و اثر گذار باشد. از این جهت گاه از الفاظ مبالغه آمیز استفاده شود. به کار برده باشند و همدیگر را به کفر و ضلال متهم کرده باشند؛ اما با توجه به این نکته که گوینده در صدد تأثیر گذاری بیشتر در جریانات اجتماعی بوده است، کلام او حمل بر کفر مطلق نمی شود و روشن است که کفر به تعریف خاص مراد بوده است. یعنی نیت و غرض گوینده، مفاهیم عرفی کلام او را که ابتداءً فهم می شد، تحت تأثیر قرار می دهد.

ایشان شواهدی هم برای مدعای خود ذکر کرده اند که به نظر ضعیف می آید. در مورد رضایت عمومی (رضا العامة) مثلاً بحث کرده ایم که به عنوان یک تکلیف به دوش حاکم است و بر اساس این تکلیف حاکم باید طوری رفتار کند که رضایت عمومی را جلب کند، گرچه از غیر راه مشورت باشد؛ مثلاً به عدالت رفتار کند، به مردم ظلم نکند و با

بسم الله الرحمن الرحيم



جلسه: ۲۲

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۲/۱۹

درس: خارج فقه قانون گذاری

موضوع: حکم فقهی تشکیل نهاد قانونگذاری

موسسه عالی فقه و علوم اسلامی

استاد: سید محمد علی مدرسی حفظه الله

در بحث ما واژه «شوری» برای مشورت با خصوصیات که در آن زمان داشته وضع نشده است بلکه برای روح معنا که دخالت مردم در امور حکومتی (با قطع نظر از خصوصیات) وضع شده است، و این معنا امروزه در «پارلمان» و مجالس دموکراتیک تجلی قوی تری دارد؛ بنا براین مشمول آیه است. بررسی این ادعا در جلسه ی بعد صورت خواهد گرفت.

تواضع و سعه ی صدر با مردم برخورد کند. از این تکلیف بر نمی آید که تصمیمات حکومتی را هم باید به خود مردم واگذار کرد! اگر مراد، این معنا از مشارکت همگانی باشد نیاز به بیان خاص دارد و با «رضا العامه» نمی توان این معنا را فهماند.